

## نسبیت زبانی و درک رنگ آسمان در شعر فارسی

حسین بیات\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی

### چکیده

در ادبیات کلاسیک فارسی، بارها به رنگ سبز آسمان اشاره شده است؛ درحالی که بیشتر فارسی‌زبانان امروز آسمان را آبی‌رنگ می‌دانند. پژوهشگران مختلف کوشیده‌اند با پرداختن به جایگاه رنگ سبز در باورهای اساطیری، نجومی و مذهبی ایرانیان، وفاداری شاعران به سنت‌های ادبی، و بیان شاعرانه و مبتنی بر مجاز، توضیحی برای این مسئله به‌دست دهند؛ اما از این واقعیت غفلت کرده‌اند که تداخل رنگ‌های سبز و آبی نه‌تنها منحصر به متون ادبی نیست و هنوز هم در مناطقی از کشور دیده می‌شود؛ بلکه پدیده‌ای جهانی است و در فرهنگ‌ها و زبان‌های نقاط مختلف دنیا نیز مصادیق متعددی دارد. این مقاله پس از مرور رنگ‌های نسبت‌داده‌شده به آسمان در ادبیات فارسی، با ذکر فرضیه نسبت زبانی و آزمایش‌های انجام‌شده درباره تأثیر زبان در ادراک رنگ‌ها، به این نتیجه دست یافته است که فارسی‌زبانان در غیاب رنگ‌واژه مستقلی که بر تمام زیرمجموعه‌های رنگ آبی دلالت کند، این رنگ‌ها و ازجمله رنگ آسمان را از خانواده رنگ سبز به‌شمار می‌آورده‌اند. به‌نظر می‌رسد کاربرد رنگ سبز برای آسمان فقط جنبه نام‌گذاری نداشته و قدما تحت تأثیر نسبت زبانی، از نظر ادراکی نیز رنگ آسمان را شبیه یا نزدیک به رنگ سبز می‌دیده‌اند.

واژه‌های کلیدی: حافظ، آسمان، سبز، آبی، رنگ، نسبت زبانی.

\* نویسنده مسئول: hsnbyt@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۲۵

### ۱. مقدمه و طرح مسئله

حافظ در بیت معروف «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو/ یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو» آسمان را سبزرنگ توصیف کرده است. او در اشعار دیگرش نیز از رنگ سبز آسمان سخن گفته و تعبیرهایی همچون «سبز خنگ گردون»، «سقف سبز»، «دریای اخضر فلک» و «رواق زبرجد» را برای آن به کار برده است. این گونه نگاه به آسمان که با تصور امروز ما کاملاً متفاوت است، محدود به شعر حافظ نیست. سبز دانستن آسمان در متون نظم و نثر فارسی در قرن‌های مختلف آن‌قدر رواج دارد که می‌توان گفت تقریباً تمام شاعران متقدم و حتی برخی متأخران نوع خاصی از رنگ آبی را که ما امروز آن را به نام آبی آسمانی می‌شناسیم، سبز می‌نامیده‌اند. برای نشان دادن بخشی از این گسترده‌گی، برخی تعبیرهای به‌کاررفته در دیوان‌های این شاعران را ذکر می‌کنیم:

اسدی طوسی (قرن پنجم هجری) آسمان را کله سبز گوهرنگار، گنبد سبز، سبز مینا، کوره سبز، سبز دشت و... نامیده است. سنایی (قرن پنجم و ششم هجری) تعبیرهایی همچون چرخ سبزپوش، خرگاه سبز، گوی سیاه و سبز، سبز بام و... را برای آسمان به کار برده است. در شعر خاقانی (قرن ششم هجری) عبارت‌هایی مانند تخت نرد سبز، سبز طشت، فلک سبز لباس، فسونگر سبزچادر، خرگاه سبز، سبز گلشن، سبز بارگاه، سبز مرغزار، سبز کوشک، سبز پنگان، کیمخت سبز آسمان، سبز دیبا و سبز صحرا فراوان دیده می‌شوند که همگی به رنگ آسمان اشاره می‌کنند. مولانا (قرن هفتم هجری) آسمان را چرخ زمرد، سقف سبزگون، فلک سبزرنگ، سبز دولاب، چرخ سبز، سبز طارم، فلک سبzfام، آسمان سبzfام، گنبد اخضر، چرخ اخضر و... نامیده است. در اشعار سلمان ساوجی (قرن هشتم هجری) نیز از آسمان با تعبیرهایی مانند اطلس سبز فلک، فلک سبزلقا، سبز دایره، باغ سبز فلک، گنبد سبز فلک، بالش سبز مدور، سبز گردون، سبز خیام، سبز خنگ آسمان، بنفشه‌زار سبز فلک، فلک سبز آبگون، سبز خنگ چرخ، سبز شادروان، سبز طارم، سبز قبای آسمان، سایبان سبز فلک، قفس سبز طوطی جان و... یاد شده است. بیدل دهلوی (قرن یازدهم و دوازدهم هجری) نیز از کشتی سبز فلک و هاتف اصفهانی (قرن دوازدهم هجری) از آسمان زنگاری سخن گفته‌اند.

این موضوع ما را با سؤال‌هایی روبه‌رو می‌کند که در این مقاله به آن‌ها پاسخ خواهیم داد؛ پرسش‌هایی از این دست: رنگ آسمان سبز است یا آبی؟ آیا شاعران متقدم واقعاً آسمان را سبز می‌دیده‌اند یا اینکه فقط کلمه‌ای متفاوت برای توصیف همان رنگی که ما می‌بینیم، به کار می‌برده‌اند؟ آیا نام‌گذاری رنگ‌ها در چگونگی ادراک آن‌ها تأثیر می‌گذارد؟ چرا از متقدمان کسی به این موضوع نپرداخته و درباره آن توضیحی نداده است؟ توضیح و اظهارنظر شارحان و پژوهشگران متأخر درباره این موضوع چقدر منطقی و پذیرفتنی است؟ آیا اختلاف در نامیدن رنگ‌ها نمونه‌های دیگری نیز دارد؟ و سرانجام اینکه آیا می‌توان توضیحی علمی و قانع‌کننده برای این پدیده بیان کرد؟

## ۲. پیشینه و پیشنهادهای دیگران

باآنکه در ابیات متعددی از شاعران مختلف، رنگ سبز به آسمان نسبت داده شده، به دلیل شهرت بیت «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو...» بیشتر بحث‌های مربوط به موضوع سبز یا آبی بودن آسمان در متون ادبی، درباره همین بیت در گرفته است؛ البته، اغلب شارحان در توضیح این بیت حافظ، فقط به تشبیه آسمان به مزرعه و معنای بیت اشاره کرده و به اختلاف رنگ آسمان و مزرعه نپرداخته‌اند (نک: سودی، ۱۳۶۶: ۲۲۰۷؛ ذوالنور، ۱۳۶۷: ۹۲۵؛ زریاب، ۱۳۶۸: ۳۵۶) - چنان‌که خواهیم دید - خود این موضوع شاید دال بر این معنا باشد که به‌ویژه برای شارحان متقدم این مسئله اصلاً موضوعیت نداشته و سبز خواندن آسمان امری عادی بوده است. برخی نیز به خلط این رنگ‌ها اشاراتی کرده‌اند: خرمشاهی می‌نویسد: «مزرع سبز فلک اضافه تشبیهی است. قدما بین رنگ سبز و آبی خلط می‌کرده‌اند؛ به‌طوری که آسمان یا دریا را اخضر (= سبز) می‌نامیدند، به‌جای ازرق (= کبود)» (۱۳۷۸: ۱۱۲۰)؛ استعلامی نیز به ذکر این نکته بسنده می‌کند که «حافظ رنگ آسمان را سبز می‌بیند» (۱۳۸۲: ۱۰۳۸)؛ هروی در توضیح این بیت می‌گوید حافظ رنگ «آسمان اول شب» را سبز دیده است (۱۳۷۵: ۱۶۹۰)؛ محمد معین نیز در *مزدیسنا و تأثیر آن در ادب فارسی*، عقاید کهن آریایی و ذهن ساده‌انگار ایرانیان را در این تشبیه دخیل دانسته است و می‌نویسد:

دماغ ساده و با محبت یک قوم شبان، به آسانی صحنه آسمان را با مرتعی سبز و حرم مقایسه کرده، ابرهای لطیف را که در فضای آسمان به آهستگی در جنبش‌اند به گله‌های گاو که در چراگاه حرکت می‌کنند، مشابه می‌سازد [...] یقیناً اعتقاد به اینکه ابرها گاوانی هستند که در آسمان حرکت می‌کنند، به واسطه سادگی تشبیه، یکی از کهن‌ترین عقاید آریایی است (۱۳۲۶: ۳۳).

اما از آنجا که آسمان در زبان فارسی امروز ایران به صراحت آبی خوانده می‌شود، رنگ سبز آن در ادبیات کلاسیک در میان پژوهشگران امروزی توجه بیشتری را برانگیخته است. محمد ستوده در مقاله «سبز آسمانی: بازتاب رنگ سبز در لهجه هزارگی و ادبیات فارسی» با ذکر تعدادی از ابیات شاعران گذشته که در آن‌ها رنگ سبز به آسمان نسبت داده شده است، می‌نویسد هنوز هم در مناطق مختلف افغانستان انواعی از رنگ آبی، سبز نامیده می‌شود:

آسمانی به اصطلاح امروز آبی است؛ اما کسانی که از مناطق دوردست هزاره‌نشین آمده باشند، معنای دقیق این عبارت را می‌دانند. آن‌ها می‌دانند که آسمانی نوعی از رنگ سبز است که آن را «سبز آسمانی» می‌گویند. در مناطق هزاره‌نشین شاید هیچ‌کسی آسمان را آبی نگوید؛ بلکه همه آسمان را سبز می‌گویند (ستوده، ۱۳۹۱).

نویسنده در این مقاله، شواهد متعددی از کاربرد رنگ سبز به جای آبی را در برخی مناطق فارسی‌زبان آورده؛ اما درباره دلایل این کاربرد توضیحی نداده است.

خیرالله محمودی و معصومه بخشی‌زاده نیز در مقاله «مزرع سبز فلک: نگاهی انتقادی به شرح بیتی از حافظ» کاربرد رنگ سبز برای آسمان را به جنبه‌های مذهبی، اساطیری و نجومی این رنگ نسبت داده و معتقدند کاربرد رنگ سبز برای آسمان، نوعی کاربرد مجازی است. از نظر این نویسندگان:

قدما به مجاز، جزئی از آسمان را گفته و کل را اراده می‌کرده‌اند. در این مورد، فلک متعلق به ماه (یعنی فلک سبز) را که یکی از هفت فلک و جزئی از آسمان است، به‌عنوان کل به‌کار گرفته‌اند. در این گزینش، مواردی از قبیل نزدیکی فلک ماه به زمین یا تقدس رنگ این فلک، مدنظر پارسی‌زبانان بوده است (محمودی و بخشی‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۶۲۰).

با آنکه بیشتر مطالب مقاله مورد بحث (مانند منسوب بودن رنگ سبز به فلک اول در نجوم قدیم و نیز ارتباط رنگ سبز با امور قدسی همچون فرشتگان، ملکوت و...) به طور جداگانه و در جای خود صحیح است و شاید رنگ سبز آسمان در ابیات خاصی را توجیه کند، در مجموع نمی‌تواند پاسخی جامع به پرسش مورد نظر بدهد. یقیناً نمی‌توان مدعی شد تمام شاعرانی که به صراحت از آسمان سبز سخن گفته‌اند، مجازاً به رنگ منسوب به فلک قمر در باورهای نجومی اشاره کرده یا تقدس رنگ سبز در دیدگاه‌های مذهبی و اساطیری را در نظر داشته‌اند.

به هر روی، هیچ‌یک از پژوهش‌های پیشین به صورت علمی دلایل سبز دیده شدن یا سبز نامیده شدن آسمان را تبیین نکرده‌اند. در این مقاله سعی می‌کنیم با استفاده از یافته‌های زبان‌شناختی، توضیحی علمی و قانع‌کننده برای این مسئله بیان کنیم؛ اما پیش از آن لازم است رنگ‌های مختلفی را که به آسمان نسبت داده شده است، مرور کنیم.

### ۳. رنگ‌های مختلف آسمان در ادبیات گذشته

در متون نظم و نثر فارسی تا سده‌های اخیر (ظاهراً دوره بازگشت)، از رنگ آبی (در مورد آسمان یا هر پدیده دیگری) هیچ نامی برده نشده و اگر کلمه «آبی» در متون کلاسیک به کار رفته، یا به معنای میوه «به» است یا منسوب به عنصر آب (مانند آبی و خاکی و...)؛ اما مترادف‌های رنگ آبی، مانند ازرق، لاجوردی، فیروزه‌ای و... در متون مختلف دیده می‌شوند که درباره آن‌ها سخن خواهیم گفت.

ابتدا ببینیم آسمان در متون فارسی به چه رنگ‌هایی نامیده شده است (در اینجا منظور، آسمان صاف و روشن است، وگرنه برای آسمان ابری یا آسمان به‌هنگام غروب و شب از اوصاف دیگری استفاده شده که موضوع بحث ما نیست):

۱. رنگ سبز و مترادف‌های آن (اخضر، خضرا، زمردین، زبرجدگون، زنگارفام، گندناگون و...)

۲. رنگ‌هایی که امروزه مترادف آبی آسمانی یا نزدیک به آن هستند (نیلی، لاجوردی، کبود، ازرق، مینایی، فیروزه‌ای، آبگون و...).

با بررسی این رنگ‌های به‌ظاهر آبی درمی‌یابیم که بیشتر آن‌ها نیز در مواردی از دایره مترادفات رنگ آبی امروزی خارج می‌شوند:

نیلی: امروزه در طیف رنگ‌ها، نیلی از آبی آسمانی تیره‌تر است و درواقع، بین آبی آسمانی و بنفش قرار می‌گیرد. در اشعار پیشینیان، گاهی آسمان نیلگون نامیده شده است؛ اما با توجه به اینکه رنگ نیلی انواعی داشته که از فیروزه‌ای تا بنفش امروز را شامل می‌شده و از سوی دیگر، آسمان نیز در طول شبانه‌روز به همه این رنگ‌ها دیده می‌شود، گاهی دقیقاً نمی‌توان گفت منظور شاعر از نیلی کدام رنگ است و آیا این صفت را برای آسمان در روشنایی روز به‌کار برده یا هنگام غروب یا حتی در شب تاریک.

در اشعار متعددی نیز نیلی و نیلگون به‌معنای سبز آمده است:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار      پرنیان هفت‌رنگ اندر سر آرد کوهسار

(فرخی)

شده چون پر زاغ این نیلگون‌باغ      شبیخون برده هر سو بوم بر زاغ

(امیرخسرو دهلوی)

با فریب رنگ این نیلی‌خیم زنگارفام      کار بر وفق مراد صبغه‌الله می‌کنی

(حافظ)

اینکه در بیت اخیر، حافظ آسمان را هم نیلی و هم زنگارفام (سبزرنگ) دانسته، شاید بدان معناست که وی بین رنگ نیلی و سبز تفاوتی قائل نبوده است.

در مواردی هم نیلی به‌معنای رنگ تیره و حتی سیاه به‌کار رفته است:

هر شبی از چرخ نیلی بگذرد      ناله‌های این تن چون نال من

(اوحدی)

کرده هر شب ز گنبد نیلی      در هوای تو ماه قنبدیلی

(اوحدی)

به زیر پرده شد تا شب در آمد      جهان در زیر نیلی چادر آمد

(عطار)

نشیننده حوزة آبگیر / ز نیلی حجابی ندارد گزیر

(نظامی)

(به معنای حجاب ظلمات)

زین کله نیلی کزو نمایند / رخشنده رخان دختران ریان

(ناصر خسرو)

و یا پیراهن نیلی که دارد / ز شعر زرد نیلی زه به دامن

(منوچهری)

(دو بیت آخر در وصف آسمان شب است.)

امروزه، نیلی نیز گاهی در معنای سیاه به کار می‌رود؛ برای نمونه، سهراب سپهری (۱۳۷۵: ۸۰، ۹۸ و ۱۷۷) در اشعار متعددی رنگ نیلی را به صراحت به شب نسبت می‌دهد. اینکه چرا نیلی در ادبیات گذشته گاهی به معنای سیاه به کار رفته است، شاید به منشأ رنگ نیلی مربوط باشد. به نظر می‌رسد ماده گردمانند نیل که از گیاهانی مانند نیل، وسمه و... استخراج می‌شده، رنگی تیره‌تر از آبی و حتی نزدیک به سیاه داشته؛ ولی پس از رنگ‌رزی، جامه‌های سپید را به رنگ آبی درمی‌آورده است. البته، دهخدا به نقل از **آندراج و انجمن آرا** می‌نویسد که نیل گاهی نیز به سپند سوخته و سیاهی اطلاق می‌شده است که برای دفع چشم‌زخم، بر پیشانی و بناگوش طفلان می‌مالیده‌اند (لغت‌نامه دهخدا، ذیل «نیل»). بنابراین، شاعران با توجه به رنگ‌های مختلف نیل می‌توانسته‌اند آن را به عنوان مشبه‌به برای آسمان آبی، تیره و سیاه یا هر مشبه تیره‌وتر دیگری به کار برند.

**لاجوردی:** آنچه درباره سیاهی نیل گفتیم، درباره لاجورد نیز صدق می‌کند. سنگ لاجورد آبی‌رنگ است؛ اما فردوسی در ابیات متعددی از «شب لاجورد» سخن می‌گوید و واژه لاجورد را مانند نیل، مشبه‌بھی برای مشبه‌های تیره و سیاهی همچون شب به کار می‌برد. دیگر کاربردهای لاجورد در **شاهنامه** نیز به گونه‌ای است که تقریباً تمام آن‌ها معنای سیاه و تیره می‌دهند؛ شاید به این علت که قدما لاجورد را نیز به حالت سوده و گردمانند درمی‌آورده و در نقاشی و طب به کار می‌برده‌اند و گرد لاجورد نیز سیاه‌رنگ به نظر می‌رسیده است (نک: عقیلی، ۱۳۸۸: ۷۷۲-۷۷۳). قرابت رنگ‌های نیلی و لاجوردی

با رنگ سیاه البته ممکن است دلایل دیگری نیز داشته باشد که در ادامه ذکر خواهیم کرد.

فردوسی گاهی نیلگون و لاجورد را با هم در معنای تیره به کار برده است:  
ز عراده و منجیق و ز گرد زمین نیلگون شد هوا لاجورد

در بیت:

چو خورشید با رنگ دیبای زرد ستم کرد بر توده لاجورد

(فردوسی)

علاوه بر اینکه منظور از لاجورد شب تاریک است، کاربرد عبارت «توده لاجورد» گرد بودن لاجورد را نیز تأیید می‌کند. به هر حال، در شاهنامه هر جا فردوسی از آسمان نیلی یا لاجوردی سخن می‌گوید، آشکارا منظورش آسمان تاریک شب است، نه آسمان آبی. کبود: در فرهنگ‌ها، کبود را نیلی، لاجوردی، بنفش پررنگ و سیاه معنا کرده‌اند. در اشعار بسیاری، کبود در معنای سیاه به کار رفته است. کسایی مروزی که به گفته شفیع کدکنی (۱۳۷۵: ۲۷۱) بیش از شاعران دیگر به رنگ‌ها دقت می‌کند، آسمان سیاه و تاریک را شعر کبود نامیده است:

گویی که دوست قرطه شعر کبود خویش تا جایگاه ناف به عمدا فرودرید

در شعر شاعران دیگر نیز بارها کبود به معنای تیره و سیاه آمده است:

همه جامه کرده کبود و سیاه همه خاک بر سر به جای کلاه

(فردوسی)

چو آگاهی آمد به نزد فرود که شد روی خورشید تابان کبود

(فردوسی)

زمین آسمان شد ز گرد کبود چو انجم در آن برق شمشیر و خود

(سعدی)

ازرق: بیشترین کاربرد ازرق در ادبیات فارسی مربوط به رنگ لباس و دلق و خرقة، و مترادف کبود است. این واژه نیز در بسیاری موارد، معنای تیره و سیاه می‌دهد (بیت زیر در وصف شب است):

از زیر حقه مهره انجم کند پدید زان مهره‌ها به حقه ازرق دهد ضیا

(عطار)



خوش خوش چو بیهود پاره زرد      بر ازرق آسمان زند صبح  
(خاقانی)  
سپی گله اش را بی شبانی کند یله      در این دشت ازرق تا به هر سو چرا کند  
(اخوان)

مینایی: امروزه، رنگ مینایی اغلب نوعی آبی دانسته می شود؛ اما قدما به همان دلیلی که آسمان و دریا را سبز می دیده اند، رنگ مینایی را نیز از خانواده رنگ سبز به شمار می آورده اند. اسدی طوسی آسمان را «سبز مینا» نامیده و سعدی در *گلستان* از سویی آسمان را «طاق مینایی» و «صحیفه مینا» خوانده و از سوی دیگر سرسبزی درختان را به مینا تشبیه کرده است: «موضعی خوش و خرم و درختان درهم، گفتمی که خرده مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تاکش درآویخته» (سعدی، ۱۳۸۴: ۵۴). در ابیات متعددی از عنصری، ناصر خسرو، نظامی، انوری و شاعران دیگر، رنگ مینایی به صراحت سبز دانسته شده است:

فریفته است زمین ابر تیره را که از او      همی ستاند دُر و همی دهد مینا  
(عنصری)  
نه هر سرخی بود مرجان      نه هر سبزی بود مینا  
(قطران)

دل ازیرا خاک را می سبز چون مینا کند  
(ناصر خسرو)

دشت ز سبزه گرفت سبزی مینا  
(معزی)  
گل جانشین سبزه مینا نمی شود  
(کلیم)

بدین ترتیب، وقتی شاعران از آسمان مینایی سخن می گویند، مانند آسمان زیرجدگون و زمردین، منظورشان آسمان سبز است.

**آبگون:** صفت آبگون در اشعار بی شماری به آسمان نسبت داده شده است؛ اما این صفت غیر از آسمان برای خنجر، الماس، قدح، جام، روح، خیال، باد، جان و دیگر پدیده های بی رنگ نیز به کار رفته است. در عباراتی همچون خیال بادشکل آبگون، جان

آبگون، صافی و آبگون گشتن (مولوی)، قدح آبگون (منوچهری) و شیشه آبگون (بیدل) آبگون آشکارا به معنای بی‌رنگ است.

**فیروزه‌ای:** در نظر برخی شاعران، رنگ فیروزه‌ای نوعی از رنگ سبز است:

بر دست بید بست ز پیروزه دستبند در گوش گل فکند ز بیجاده گوشوار

(فرخی)

برافکند بر دوش بید نگون ز پیروزه دراعه‌ای پریها

(ملک‌الشعراى بهار)

در مجموع، باید گفت هر چند در مواردی رنگ آسمان با کلماتی توصیف شده که امروز مترادف رنگ آبی به‌شمار می‌روند، با توجه به اینکه گاهی همین کلمات برای موصوف‌های دیگر، معنای سیاه یا سبز می‌دهند، در مورد آسمان هم ممکن است یا حاکی از آسمان شب باشند یا به رنگ سبز آسمان در نظر شاعر دلالت کنند؛ بنابراین، با قاطعیت نمی‌توان گفت در ادبیات کلاسیک در غیاب رنگ آبی از مترادف‌های آن استفاده شده است. با این حال، حتی اگر این واژگان در برخی اشعار بر آسمان روشن روز دلالت کنند، مسئله مورد نظر در این مقاله، همچنان به‌قوت خود باقی است. نکته این است که شاعران حتی وقتی آسمان روز را فیروزه‌ای یا نیلگون می‌نامند، بین رنگ آسمان و رنگ سبز تفاوتی قائل نیستند؛ زیرا رنگ‌های نیلی، فیروزه‌ای و کبود را برای درخت، سبزه و چمنزار هم به‌کار می‌برند و از سوی دیگر آسمان را هم‌رنگ زمرد، زبرجد، گندنا (نوعی تره)، خوید (جو یا گندم نارس و سبز) و آبنوس (درختی با برگ‌های سبز<sup>۱</sup>) می‌بینند که رنگ سبز آن‌ها برای همه شناخته‌شده است. چنین کاربردهایی آن‌قدر گسترده است که نمی‌توان گفت در کاربرد کلمات خلطی صورت گرفته است. پیداست که قدما رنگ آبی آسمانی را از خانواده رنگ سبز به‌شمار می‌آورده‌اند؛ چه آن را نیلی و کبود و لاجوردی نامیده باشند چه سبز و اخضر و زمردین و زبرجدگون.

اما چگونه ممکن است مردمان و شاعرانی که برگ درخت و رنگ چمنزار را سبز می‌نامند، رنگ آسمان را نیز سبز بنامند؟ اگر چنین کاربردی محدود و کم‌شمار بود، شاید می‌شد آن را نوعی سنت ادبی خواند که تحت تأثیر اشعار پیشین پدید آمده است؛

ولی با توجه به اینکه این کاربرد تقریباً در آثار تمام شاعران دیده می‌شود، نمی‌توان آن را این‌گونه توجیه کرد که مثلاً شاعران هوشمند و نکته‌سنجی همچون فرخی، خاقانی، منوچهری، انوری، نظامی، حافظ و بیدل، با آن‌همه دقتشان در توصیف پدیده‌های طبیعت، به این ظرایف توجه نمی‌کرده و در عین حال که تفاوت بین رنگ آسمان و رنگ سبزه‌زار را درک می‌کرده‌اند، متأثر از سنن ادبی، هر دو را سبز می‌نامیده‌اند. به نظر می‌رسد با توجه به فرضیه «نسبیت زبانی» و مطالعاتی که در سده‌های اخیر در نقاط مختلف جهان درباره ادراک رنگ‌ها صورت گرفته است، می‌توان به این پرسش پاسخی قانع‌کننده داد.

#### ۴. فرضیه نسبیت زبانی

فرضیه نسبیت زبانی به دیدگاه‌های دو زبان‌شناس آمریکایی، ادوارد ساپیر<sup>۲</sup> و بنجامین ورف<sup>۳</sup>، درباره رابطه میان زبان اشخاص با تفکرات و رفتارهای آنان اطلاق می‌شود. براساس این فرضیه، تفکر هر انسانی متأثر از زبان مادری وی است. زبان شکل دهنده عقاید است و ما از دریچه زبان خود به جهان می‌نگریم. البته، نسبیت زبانی پیش‌تر در آرای بواس<sup>۴</sup>، مالینفسکی<sup>۵</sup> و دیگران نیز به‌گونه‌ای طرح شده بود؛ اما با فرضیه ساپیر-ورف در دهه ۱۹۶۰م، به اوج خود رسید (صفوی، ۱۳۷۹: ۸۶).

طرف‌داران فرضیه نسبیت زبانی معتقدند کاربران زبان‌های متفاوت به‌واسطه زبان خود به‌سوی مشاهدات و ارزیابی‌های گوناگونی سوق داده می‌شوند و ناگزیر به دیدگاه‌هایی نسبتاً متفاوت درباره جهان می‌رسند؛ ازاین‌رو، جهان تاحدودی ساخته و پرداخته زبان ماست و تغییر در زبان می‌تواند درک ما را از جهان متحول کند. این دیدگاه در فلسفه نیز مورد تأیید فیلسوفانی همچون دریدا است که معتقد است زبان جهان ما را می‌سازد (همان، ۸۶).

محمدرضا باطنی نسبیت زبانی را چنین توضیح می‌دهد: ما در قالب مقولات زبان فکر می‌کنیم؛ پس جهان را چنان درک می‌کنیم که زبان برای ما ترسیم می‌کند. زبان‌های مختلف تصویرهای متفاوتی از جهان به‌دست می‌دهند؛ پس هر زبانی متافیزیک خاص خود را دارد که سخن‌گویان آن در قالب مقولات نسبی آن، جهان را ادراک می‌کنند؛ به

عبارت دیگر، سخن‌گویان زبان‌های مختلف، جهان‌بینی‌های متفاوت دارند (باطنی، ۱۳۸۰: ۱۸۸).

فرضیه‌ی سایپر- ورف در شکل افراطی‌اش به‌طور جدی مورد تردید واقع شده است و زبان‌شناسانی مانند بلومفیلد<sup>۶</sup> این حکم کلی را که جهان‌بینی ما به‌طور مطلق به‌وسیله‌ی زبان تعیین می‌شود و زبان تنها عامل تعیین‌کننده‌ی تفکر است، رد کرده‌اند (نک: سورن، ۱۳۸۸: ۱۳۲)؛ اما حتی صاحب‌نظرانی که معتقدند زبان یگانه‌مبنای تفکر نیست، باور دارند که زبان تاحدودی بر چگونگی تفکر و جهان‌بینی افراد اثر می‌گذارد (نک: استاینبرگ، ۱۳۸۷: ۱۸۷-۱۸۸).

در کنار انتقادهایی که بر فرضیه‌ی نسبیت زبانی وارد شده است، برخی آزمایش‌ها و مشاهدات زبانی نسخه‌ی معتدلی از این فرضیه را تأیید کرده و نشان داده‌اند مردمی که به زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند، درباره‌ی برخی پدیده‌های جهان پیرامونشان درکی متفاوت دارند (Regier, 2009: 445).

##### ۵. نسبیت زبانی و درک رنگ‌ها

بسیاری از مدافعان این فرضیه برای دفاع از آن، به تأثیر زبان بر درک رنگ‌ها در زبان‌های مختلف اشاره می‌کنند. از اواسط قرن بیستم میلادی، مطالعات و تحقیقات متعددی درباره‌ی دامنه‌ی واژگان مربوط به رنگ در زبان‌های مختلف و ارتباط آن‌ها با چگونگی درک رنگ‌ها توسط گویشوران این زبان‌ها انجام شد که نتایج برخی از آن‌ها به‌نوعی نسبیت زبانی را تأیید می‌کرد (Kay & Maffi, 1999: 744). در نتیجه‌ی این تحقیقات، پژوهشگران دریافتند که هرچند رنگ‌های اصلی در تمام زبان‌ها از یک فهرست محدود خارج نیستند، نام‌گذاری رنگ‌ها در زبان‌های مختلف یکسان نیست و تفاوت در نامیدن رنگ‌ها گاهی موجب تفاوت در ادراک آن‌ها می‌شود (Regier, 2009: 445-446).

چگونگی توصیف رنگ‌ها در مناطق مختلف جهان و میان زبان‌ها، فرهنگ‌ها، مناطق جغرافیایی و حتی دوره‌های مختلف تاریخی در منطقه‌ای خاص، یکسان نیست.

زبان هر قومی نسبت به محیط جغرافیایی و اقلیم حیاتی ایشان- که با چگونه رنگ‌هایی از نظر طبیعت و افق سروکار داشته باشند- تفاوت دارد. قومی که در سواحل دریا و کناره جنگل‌های سبز و کبود و در میان پرندگان و گل‌های رنگارنگ و ابرهای گوناگون زیسته باشد، با قومی که در صحرای سوزان و میان خاک و غبار و آفتاب سوزان زیسته باشد و با جانوران بیابانی سروکار داشته باشد، دایره لغوی متفاوتی دارد و نیاز ایشان به انواع رنگ‌ها متفاوت است؛ مثلاً قبیله دنکا- که در قسمت بالای نیل سفید زندگی می‌کنند- زبانشان از نظر رنگ‌ها بسیار غنی است و سموئیدها- در شمال روسیه- برای رنگ سربی ۱۲ نوع قائل‌اند و برای هریک واژه‌ای دارند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۲۶۸).

مردمان مناطقی از گینه تمام اجسام و پدیده‌ها را به یکی از این دو رنگ می‌بینند: meli برای رنگ‌های سرد مانند آبی، سبز و سیاه و mola برای رنگ‌های گرم مانند قرمز، زرد و سفید. برخی زبان‌ها نیز فقط سه، چهار یا پنج رنگ اصلی دارند؛ اما مردمان قبیله پیراها (Pirahã) در آمازون، هیچ کلمه‌ای برای بیان رنگ‌ها ندارند و اگر از آن‌ها بخواهید مثلاً شیء سرخ‌رنگی را توصیف کنند، می‌گویند مانند خون است (Bhatia, 2012).

در طول تاریخ، بشر رنگ‌های متنوع را به تدریج تشخیص داده و نام‌گذاری کرده است. هرچه در زمان به عقب برگردیم، می‌بینیم انسان‌ها در گذشته در دنیایی تیره‌وتار زندگی می‌کرده و در تفکیک رنگ‌ها مهارت چندانی نداشته‌اند.

در سال ۱۸۵۸، پژوهشگری به نام ویلیام گلدستون با بررسی اودیسه هومر و دیگر متون یونانی باستان دریافت در این آثار تنها به رنگ‌های سیاه و سفید و قرمز و زرد توجه شده و رنگ‌های دیگر بسیار کمیاب هستند؛ به‌ویژه او دریافت که هیچ‌چیزی به رنگ آبی توصیف نشده و گویی اصلاً این رنگ وجود ندارد. به نظر می‌رسید یونانی‌ها در جهانی کدر، خالی از رنگ و عمدتاً سیاه و سفید و اندکی قرمز یا زرد می‌زیستند. این موضوع منحصر به یونانیان نبود و مطالعات زبان‌شناسی آلمانی به نام لازاروس گیگر<sup>۷</sup> نشان داد رنگ‌ها در میان فرهنگ‌های دیگر نیز تنوع چندانی نداشته‌اند (Loria, 2015).

گیگر در *تاریخ و توسعه نژاد انسان* می نویسد: «تشخیص اجزای طیف رنگ ها در طول تاریخ به صورت تدریجی صورت گرفته است؛ برای مثال حساسیت به رنگ زرد قبل از رنگ سبز رخ داده است [...] رنگ آبی نیز بسیار دیرتر از باقی رنگ ها شناخته شده است.» (1880: 52).

در متون اوستایی و پهلوی نیز رنگ های اصلی سرخ، سپید و سیاه هستند. ایرانیان باستان بین رنگ های دیگر همچون زرد و سبز که در طیف رنگی به هم نزدیک اند، تمایزی قائل نمی شدند و آن ها را با صفت اوستایی *zairina* (زرین، زرد و سبز) نشان می دادند (چوناکوا، ۱۳۷۶: ۷۲).

برخی کلماتی که در زبان های مختلف برای رنگ آبی به کار می روند، در زمان های گذشته معنای سبز داشته و تعداد بیشتری از آن ها معنای سیاه می داده اند؛ «مثلاً در اصطلاح *bla-madhr* که به معنای مرد سیاه پوست آفریقایی است، واژه *blue* به کار رفته و بین این واژه و واژه *black* از نظر زبانی ارتباط وجود دارد. همچنین، واژه چینی *hiuan* که امروز به معنای آبی آسمانی است، قبلاً معنای سیاه می داده است» (Geiger, 1880: 52). چنان که پیش تر گفتیم، در اشعار فارسی هم گاهی بین رنگ های آبی و سیاه خلط شده است. ابن سینا (۱۳۸۷: ۱۵۶-۱۵۸) نیز رنگ های سبز و نیلی و نیز نیلی و سیاه را نزدیک به هم و در یک خانواده قرار داده است. از نظر اخوان الصفا (۱۴۱۵ق: ۱۵۱-۱۵۲) نیز رنگ های سیاه، سبز و آبی در واقع یک رنگ در غلظت های مختلف هستند. در حدیثی از امام صادق (ع) نیز رنگ آسمان «سبز مایل به سیاه» دانسته شده است (مجلسی، ۱۳۶۰: ۱۱). اما قرابت رنگ های آبی و سیاه به ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی محدود نمی شود. در آثار هومر، واژه های *Kvavo* و *Kvdveov* (که امروز معادل *Cyan* یا فیروزه ای هستند) به معنای تیره ترین سیاه به کار رفته اند (Geiger, 1880: 55). همچنین، در بخش های زیادی از آسیا برای رنگ آبی کلمه «نیل» به کار می رود که احتمالاً مشتق از نام رود نیل بوده و از طریق زبان ایرانیان منتشر شده است؛ اما:

در متون یونانی مانند آثار هومر و هزیود، رود نیل *the black* (سیاه) نامیده می شود و نام *neilus* به رودی اساطیری در سرزمینی جز مصر اطلاق می شود. واژه نیلا نیز که

در متون کهن هند به معنای سیاه به کار رفته است، با **niger** (سیاه پوست) لاتین هم‌ریشه است (همان، ۵۳).

گیگر با ذکر اینکه در زبان‌های متعددی واژه‌ای که به رنگ آسمان دلالت می‌کند، برای سیاهی شب هم به کار می‌رود، می‌پرسد: کارکرد ذهنی و جنبه‌های روان‌شناختی این نسل‌ها چگونه بوده که رنگ آسمان را در روز و شب سیاه می‌دیده‌اند؟ آیا اختلاف آن‌ها با ما فقط مربوط به نام‌گذاری رنگ‌هاست یا اختلاف در ادراک است؟ (همان‌جا).<sup>۱</sup> در بیشتر زبان‌های کهن، واژه‌ای برای بیان رنگ آبی وجود نداشته و در بسیاری از زبان‌های امروز هم برای رنگ سبز و آبی از یک واژه استفاده می‌شود:

امروزه، رنگ آبی را در بسیاری از پدیده‌ها و به‌ویژه مصنوعات دست بشر می‌بینیم؛ اما رنگ آبی در طبیعت بسیار کمیاب است. در بیشتر نقاط جهان هیچ حیوان، میوه یا گیاه آبی‌رنگی وجود ندارد. گل‌های آبی‌رنگ نیز حاصل دست‌کاری‌های بشر هستند (Loria, 2015).

گیگر می‌نویسد: «در قرآن و بسیاری متون مقدس دیگر، رنگ آبی وجود ندارد. در قرآن با آنکه بارها از آسمان سخن گفته شده، اشاره‌ای به رنگ آن نشده است» (55: 1880). البته، می‌دانیم که در قرآن کریم واژه «زُرْقاً» آمده است (طه/ ۱۰۲)؛ اما معنای کبود و تیره می‌دهد و معادل آبی نیست.

اختلاف در نام‌گذاری رنگ‌ها در مورد رنگ‌های مشابه یا نزدیک به هم بیشتر دیده می‌شود. در طبیعت هیچ مرز دقیقی میان رنگ‌ها وجود ندارد و مشخص نیست مثلاً در رنگین‌کمان در کدام نقطه رنگ سرخ به نارنجی می‌پیوندد. این زبان است که رنگ‌ها را از هم تفکیک می‌کند. اما تعیین مرز میان رنگ‌ها در زبان‌های مختلف، به صورت مشابه رخ نمی‌دهد و ممکن است مثلاً رنگی را که در مرز بین زرد و نارنجی قرار دارد، گروهی زیرمجموعه‌های رنگ زرد بدانند و گروهی زیرمجموعه‌های رنگ نارنجی؛ به نظر می‌رسد این اتفاق بیش از هر رنگی درباره‌ی رنگ‌های بین سبز و آبی افتاده است: رنگ‌های سبز و آبی در رنگین‌کمان کنار هم قرار دارند و در محل تماس این دو رنگ، به رنگی برمی‌خوریم که هرکسی ممکن است آن را سبز یا آبی بنامد. در ویتنام رنگ آسمان و رنگ برگ درختان را **xanh** می‌نامند. در زبان تایلندی واژه **khiaw** معنای سبز می‌دهد؛ مگر آنکه برای آسمان و دریا به کار رود که در آن صورت، معنای

آبی می دهد. واژه *purueda* در زبان کره‌ای و واژه *qīng* در زبان چینی قدیم هم معنای سبز می دهند و هم معنای آبی (Bhatia, 2012). بسیاری از زبان‌ها در گذشته، کلمه‌ای برای بیان رنگ آبی نداشته‌اند؛ اما این اتفاق در ژاپن به شکل برعکس افتاده است:

پیش از دوران مدرن، در زبان ژاپنی برای بیان رنگ‌های سبز و آبی از یک کلمه («آئو» به معنای آبی) استفاده می کردند و واژه «میدوری» به معنای سبز در دوران مدرن و پس از وارد شدن مدادرنگی در سال ۱۹۱۷ وارد زبان ژاپنی شد. اما هنوز هم آثاری از کاربرد قدیمی رنگ آبی در زبان ژاپنی به چشم می خورد. هنوز گیاهان خوردنی (سبزیجات) را *Ao-mono* (آبی جات) می نامند و رنگ چراغ راهنمایی را *ao* (آبی) توصیف می کنند؛ درحالی که رنگ چراغ راهنمایی در ژاپن نیز مانند نقاط دیگر دنیاست (همان‌جا).

پژوهش‌های مربوط به تأثیر زبان در درک رنگ‌ها، در یکی دو دهه اخیر به نتایج شگرفی رسیده‌اند. تحقیقات قوم‌شناسان درباره برخی زبان‌های آفریقایی نشان داد مردمان قبیله هیمبا در نامیبیا رنگ‌ها را مانند ما طبقه‌بندی نمی کنند؛ مثلاً قسمتی از طیف سبز و آبی را «بورو» می نامند و قسمت دیگری از طیف سبز را در کنار طیف زرد و نارنجی قرار می دهند و به آن «دومبو» می گویند (Loria, 2015). در سال ۲۰۱۱م، با استفاده از تصویر زیر آزمایشی انجام شد که نتایج شگفت‌آوری در پی داشت. در این آزمایش، ابتدا چند مربع رنگی به مردمان هیمبا نشان داده می شود (دایره سمت چپ) که به نظر ما (غیرهیمباها) همگی سبز هستند؛ اما اختلافی بسیار جزئی در یکی از مربع‌ها وجود دارد که ناشی از تفاوت نامحسوسی در میزان رنگ سبز و زرد است. هیمباها بی درنگ مربع متفاوت را تشخیص می دهند؛ زیرا برای آن رنگ واژه‌ای مستقل در زبانشان دارند. در مرحله بعد، باز هم تعدادی مربع رنگی به آن‌ها نشان داده می شود که این بار رنگ یکی از آن‌ها از نظر ما به وضوح با بقیه فرق دارد (دایره سمت راست)؛ اما هیمباها نمی توانند تفاوت میان مربع‌ها را به آسانی تشخیص دهند؛ زیرا در زبان آن‌ها هر دوی این رنگ‌ها سبز نامیده می شود (همان‌جا).





این تحقیق نشان می‌دهد تفاوت در نام‌گذاری رنگ‌ها با درک ما از رنگ‌ها ارتباط معناداری دارد و رنگ‌هایی را که در زبانمان برای نامیدن آن‌ها کلمه‌ای نداریم، به‌گونه‌ای متفاوت درک می‌کنیم. در پژوهش‌های دیگر نیز ثابت شده است که «با یاد دادن کلمات جدید مربوط به رنگ‌ها به افراد، توانایی آنان در تمیز رنگ‌ها افزایش می‌یابد» (Boroditsky, 2011: 65).

نتیجه این است که چه فرضیه نسبیت زبانی سایپر-ورف درست باشد چه نباشد، مطالعات انجام‌شده برای اثبات یا رد این فرضیه ثابت کرده‌اند که درک رنگ‌ها تا حدود زیادی متأثر از چگونگی نامیده شدن رنگ‌ها در هر زبان است (برای نمونه نک: Deutscher, 2010; Goldstein, Davidoff & Roberson, 2009; Regier, Kay & Khetarpal, 2007). در واقع، از تحقیقات و آزمایش‌های انجام‌شده می‌توان نتیجه گرفت که به دلیل قرار گرفتن رنگ آبی آسمانی میان دو رنگ اصلی آبی و سبز، اگر در زبان خاصی آبی آسمانی سبز نامیده شود، سخن‌گویان آن زبان آن را سبز خواهند دید و در ذهن خود نیز جزو خانواده رنگ‌های سبز طبقه‌بندی خواهند کرد. به نظر می‌رسد این همان اتفاقی است که در گذشته زبان فارسی نیز درباره رنگ آسمان افتاده است.

## ۶. نتیجه

آبی بودن آسمان برای بسیاری از ما بدیهی است و دشوار است که درک کنیم چگونه ممکن است کسی درباره این موضوع با ما هم‌نظر نباشد؛ اما شاعران کلاسیک در موارد متعدد نه تنها آسمان را سبز نامیده‌اند؛ بلکه به‌صراحت آن را به پدیده‌های سبزرنگی همچون زمرد، زبرجد، گندنا، خوید و... تشبیه کرده‌اند. این موضوع نشان می‌دهد آن‌ها رنگی را که امروزه آبی آسمانی (فیروزه‌ای یا لاجوردی) نامیده می‌شود، جزو خانواده رنگ سبز به‌شمار می‌آورده‌اند.

اینکه برخی پژوهشگران سبز خوانده شدن آسمان را به نوعی کاربرد مجازی متأثر از نگاه مذهبی، اساطیری یا نجومی شاعران نسبت داده‌اند، صحیح به‌نظر نمی‌رسد. چنین دیدگاهی مستلزم آن است که بپذیریم قدامت رنگ‌های سبز و آبی را از هم تفکیک کرده بودند؛ درحالی که در بخش‌های قبلی مقاله دیدیم که ایرانیان نیز مانند بسیاری اقوام دیگر، بسیاری از رنگ‌های متنوع امروز را نمی‌شناخته و به‌ویژه دو رنگ سبز و آبی را سبز می‌نامیده‌اند؛ ضمن اینکه این کاربرد به رنگ آسمان محدود نبوده است و در اشعار متعددی، رنگ دریا را نیز سبز دانسته‌اند.

در بسیاری از کشورهای دیگر نیز تفکیک کامل دو رنگ سبز و آبی سابقه چندانی ندارد و به‌نظر می‌رسد تا پیش از گسترش ارتباطات در قرن بیستم و دسترسی همگانی به اختراعاتی مانند مدادرنگی، تلویزیون، مجلات و کتاب‌های مصور و...، در مناطق بسیاری از جهان تعداد رنگ‌ها محدود بوده است و به‌ویژه برخی رنگ‌های نزدیک به هم مانند سبز و آبی هنوز از هم جدا نشده بودند و با واژگان مشترکی نامیده می‌شدند. هنوز هم در برخی مناطق مانند افغانستان که سنن و کاربردهای زبانی گاه دست‌نخورده‌تر از سنت‌ها و کاربردهای زبانی در ایران باقی مانده‌اند، در لهجه هزارگی رنگ آبی روشن را سبز می‌نامند و در کنار انواع دیگر سبز مانند «سبز رشقه‌ای» (رشقه: یونجه) و «سبز شفتلی» (شفتل: شبدر سفید)، از «سبز نیلی» و «سبز آسمانی» نیز سخن می‌گویند (نک: ستوده، ۱۳۹۱). این موضوع فقط درباره آبی آسمانی مصداق ندارد و یکی از محققان می‌گوید وقتی خودکار آبی را به دانش‌آموزان مدرسه‌ای در کابل نشان داده و پرسیده «چه رنگی است؟»، تمام دانش‌آموزان به‌جز کسانی که از ایران آمده‌اند، آن را

سبز نامیده‌اند (همان‌جا). در مناطقی از ایران نیز که به دلیل ارتباطات محدودتر، کمتر در معرض یکسان‌سازی زبانی قرار گرفته‌اند، چنین کاربردی دیده می‌شود؛ مثلاً در برخی نقاط لرستان برای هر دو رنگ سبز و آبی از واژه «سُوژ» (sowz) و گاهی «کُو» (kew) (احتمالاً تغییر یافته «کبود») استفاده می‌شود. در زبان ترکی نیز با اینکه دو کلمه «گۆی» و «یاشیل» برای دلالت بر رنگ‌های آبی و سبز وجود دارد، در برخی مناطق به هر دو رنگ «گۆی» گفته می‌شود.

آسمان جز سبز با رنگ‌هایی همچون فیروزه‌ای، لاجوردی، مینایی، ازرق، کبود و... نیز نامیده شده است که از نظر فارسی‌زبانان امروز، زیرمجموعه رنگ آبی قرار می‌گیرند؛ اما قدما این رنگ‌ها را هم در زیرشاخه رنگ سبز قرار می‌دادند و همان‌طور که می‌گفتند چمن و برگ درخت و باغ و مرغزار سبز است، معتقد بودند آسمان و رنگ‌های شبیه به آن هم نوعی سبز است؛ هر چند نام‌های دیگری هم داشته باشند. در واقع، چنان‌که امروزه رنگ‌های زیتونی، یشمی، مغزپسته‌ای، لجنی، زمردی، ماشی، چمنی و... همگی سبز تلقی می‌شوند، در گذشته دایره زیرمجموعه‌های رنگ سبز وسیع‌تر بوده و رنگ‌هایی همچون لاجوردی، نیلی و فیروزه‌ای را هم دربرمی‌گرفته است.

بنابراین، هنگام شرح ابیات مختلف، برای توضیح اینکه چرا آسمان سبز نامیده شده، نیاز نیست دست به دامن توجیحات اساطیری و نجومی شویم؛ بلکه می‌توان گفت با توجه به سیر آشنایی بشر با تنوع رنگ‌ها، ایرانیان در گذشته در مقایسه با امروز، رنگ‌های کمتری را می‌شناخته و در دوره کلاسیک هنوز رنگ‌های سبز و آبی را از هم تفکیک نکرده بودند. از آنجا که چگونگی نام‌گذاری رنگ‌ها در زبان بر چگونگی ادراک رنگ‌ها تأثیر می‌گذارد، برخی فارسی‌زبانان در غیاب رنگ‌واژه مستقلی که بر تمام زیرمجموعه‌های رنگ آبی دلالت کند، این رنگ‌ها را از خانواده رنگ سبز به‌شمار می‌آورده‌اند؛ به همین دلیل، در اینکه آسمان را هم فیروزه‌ای و نیلی و لاجوردی بنامند و هم سبز و زمردی و زبرجدگون، هیچ تناقضی احساس نمی‌کرده‌اند.

کاربرد واژگانی همچون فیروزه‌ای، نیلی و لاجوردی هم به‌معنای آشنایی با رنگ‌هایی متفاوت با رنگ سبز نیست؛ بلکه ناشی از سروکار داشتن با اجسامی مانند

فیروزه، لاجورد و نیل، و در برخی موارد کاربرد آن‌ها در جایگاه مشبّه به بدون توجه به اختلاف رنگ آن‌ها با مشبه است. ظاهراً فارسی‌زبانان هنگام افزودن یای نسبت به این کلمات، همان تشبیه را در نظر داشته و این کلمات را برای دلالت عام بر رنگ به‌کار نمی‌برده‌اند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. البته، درخت آبنوس علاوه بر برگ‌های سبز، به چوب سیاهش نیز شهرت داشته و ممکن است منظور از چرخ آبنوسی در برخی ابیات، آسمان سیاه شب باشد. در هر حال، چه برگ درخت مورد نظر باشد و چه چوب آن، قطعاً به رنگ آبی نیست.

2. Edward Sapir
3. Benjamin Lee Whorf
4. Franz Boas
5. Bronislaw Malinowski
6. Leonard Bloomfield
7. Lazarus Geiger

۸. نمونه‌هایی که گیگر ذکر کرده است، مقایسه شود با کبود، لاجوردی و نیلی در متون کلاسیک فارسی که گاهی معنای آبی می‌دهند و گاهی تیره و سیاه. ظاهراً تغییر رنگ تدریجی آسمان در شب و روز در مقابل چشم انسان‌ها باعث می‌شده شاعری مانند فردوسی سیاهی شب را همان نیلی یا لاجوردی تیره ببیند و در *شاهنامه* بارها از شب لاجورد سخن بگوید. به نظر می‌رسد از نظر کسانی مثل فردوسی، رنگ نیلی، سیاه کم‌رنگ بوده است و سیاه، نیلی پررنگ.

شباهت میان آبی و سیاه، و سبز و سیاه همچنین شاید توضیح دهد که در عباراتی همچون «خط سبز» (به معنای موهای تازه‌رسته صورت) یا «چهره سبزه» چه ارتباطی بین رنگ‌های سبز و سیاه وجود دارد؛ البته، نباید از بار معنایی واژه سبز (که معنای روییدن نیز می‌دهد) غافل شد. شاید سبز بودن «سر» در عبارات «سرت سبز باد» یا «زبان سرخ سر سبز...» بیشتر به مفهوم رویش و طراوت دلالت کند و با رنگ سبز ارتباطی نداشته باشد.

### منابع

- ابن سینا (۱۳۸۷). *النفس من کتاب الشفاء*. به کوشش حسن حسن‌زاده آملی. قم: بوستان کتاب.
- اخوان‌الصفاء (۱۴۱۵ق). *رسائل اخوان‌الصفاء و خلاق الوفاء*. ج ۳. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- استاینبرگ، دنی (۱۳۸۷). *درآمدی بر روان‌شناسی زبان*. ترجمه ارسالان گلفام. تهران: سمت.
- استعلامی، محمد (۱۳۸۲). *درس حافظ*. تهران: سخن.

- اسدی طوسی، علی بن احمد (۱۳۸۹). *گرشناسب نامه*. تهران: دنیای کتاب.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰). *زیان و تفکر*. تهران: نشر آبانگه.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر (۱۳۶۶). *کلیات دیوان بیدل دهلوی*. تصحیح حسین آهی. تهران: فروغی.
- چوناکوا، ا.م. (۱۳۷۶). «جنبه نمادی رنگ در متن های پهلوی». ترجمه لیلا عسگری. *نامه فرهنگستان*. س ۳. ش ۱۲. صص ۶۴-۷۲.
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۷۳). *دیوان حافظ*. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: یساولی.
- خاقانی، افضل الدین (۱۳۳۸). *دیوان خاقانی شروانی*. تصحیح ضیاء الدین سجادی. تهران: زوار.
- خرماهی، بهاء الدین (۱۳۷۸). *حافظ نامه*. چ ۸. تهران: علمی فرهنگی.
- ذوالنور، رحیم (۱۳۶۷). *در جست و جوی حافظ*. تهران: زوار.
- زریاب خوبی، عباس (۱۳۶۸). *آیینة جام: شرح مشکلات دیوان حافظ*. تهران: علمی.
- سپهری، سهراب (۱۳۷۵). *هشت کتاب*. تهران: طهوری.
- ستوده، محمد (۱۳۹۱). «سبز آسمانی (بازتاب رنگ سبز در لهجه هزارگی و ادبیات فارسی)». *المیتو (وبلاگ)*. دسترسی آبان ۱۳۹۳. در: <http://www.qairo.blogfa.com/post-12.aspx>.
- سعدی، مصلح الدین (۱۳۸۴). *گلستان سعدی*. تصحیح غلامحسین یوسفی. چ ۷. تهران: خوارزمی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد (۱۳۷۵). *دیوان حکیم سنایی غزنوی*. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: نگاه.
- سودی، محمد (۱۳۶۶). *شرح سودی بر حافظ*. ترجمه عصمت ستارزاده. تهران: نگاه.
- سورن، پیتر (۱۳۸۸). *مکاتب زبان شناسی نوین در غرب*. ترجمه علی محمد حق شناس. تهران: سمت.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵). *صور خیال در شعر فارسی*. چ ۶. تهران: آگاه.
- صفوی، کورش (۱۳۷۹). *درآمدی بر معنی شناسی*. تهران: حوزه هنری.
- عقیلی علوی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۸). *مخزن الادویه*. تصحیح محمدرضا شمس اردکانی. تهران: دانشگاه علوم پزشکی تهران.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۶). *شاهنامه*. به کوشش سعید حمیدیان. ج ۴. تهران: قطره.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۰). *بحارالانوار*. تحقیق و تعلیق سیدجواد علوی. تهران: دارالکتب اسلامی.
- محمودی، خیرالله و معصومه بخشی زاده (۱۳۹۲). «مزرع سبز فلک (نگاهی انتقادی به شرح بیتی از حافظ)» در *مقالات هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*. صص ۱۶۱۲-۱۶۲۳.
- معین، محمد (۱۳۲۶). *مزدیسنا و تأثیر آن در ادب پارسی*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۳). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسون. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). *کلیات دیوان شمس*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: نگاه.
- هاتف اصفهانی، احمد (۱۳۷۲). *دیوان هاتف اصفهانی*. تصحیح وحید دستگردی. تهران: نگاه.
- هروی، حسینعلی (۱۳۷۵). *شرح غزل‌های حافظ*. به کوشش زهرا شادمان. تهران: نشر نو.
- Aqili Alavi, S.M.H. (2009). *Makhzan-ol Adviye*. M.Sh. Ardakani (Correct.). Tehran: Tehran University of Medical Sciences. [in Persian]
- Asadi Tusi (2010). *Garshāsbnāme*. Tehran: Donya-ye Ketab. [in Persian]
- Bhatia, A. (2012). "How We Gave Colors Names, and It Messed with Our Brains". *Wired Magazine*. June 2012. Accessed May 2013. at: <http://www.wired.com/author/aatishbhatia>.
- Bidel Dehlavi, A. (1987). *Kollyāt-e Divān-e Bidel Dehlavi*. H. Āhi (Correct.). Tehran: Forughī. [in Persian]
- Boroditsky, L. (2011). "How Language Shapes Thought: The Languages We Speak Affect Our Perceptions of the World". *Scientific American*. February 2011. pp. 63-65.
- Bāteni, M.R. (2001). *Zabān va Tafakkor*. Tehran: 'Ābangāh Publication. [in Persian]
- Chonakova, A.M. (1997). "Janbe-ye Namādi-e Rang dar Matnhā-ye Pahlavi". L. Asghari (Trans.). *Nāme-ye Farhangestān*. Yr. 3. No. 12. [in Persian]
- Deutscher, G. (2010). *Through the Language Glass: Why the World Looks Different in Other Languages*. Metropolitan Books.
- Este'lāmi, M. (2003). *Dars- e Hāfez*. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Ferdowsi, A. (1997). *Shāhnāme*. S. Hamidian (Correct.). 4<sup>th</sup> Ed. Tehran: Qatre. [in Persian]

- Geiger, L. (1880). *Contributions to the History and Development of the Human Race*. David Asher (Trans). Boston: Houghton. Mifflin & Co.
- Goldstein, J., Jules B. Davidoff & D. Roberson (2009). "Knowing Color Terms Enhances Recognition: Further Evidence from English and Himba". *Journal of Experimental Child Psychology*. No. 102. Vol. 2. pp. 219-238.
- Hāfez, Sh.M. (1994). *Divān-e Hāfez*. M. Qazvini & Q. Ghani (Correct.). Tehran: Yasāvoli. [in Persian]
- Heravi, H.A. (1996). *Sharh-e Ghazalhā-ye Hāfez*. By Z. Shademan. Tehran: Now Publication. [in Persian]
- Hātef Isfahāni, A. (1993). *Divān-e Hātef-e Isfahāni*. V. Dastgerdi (Correct.). Tehran: Negāh. [in Persian].
- Ibne Sinā (2008). *Al-naḥs min Kitāb Shafā*. H. Hasanzāde 'Āmoli (Ed.). Qom: Bustān-e Ketāb. [in Persian]
- Ikhvān-ol Safā (1993). *Rasāyeh Ikhvān-ol Safā va Kholān-ol Vafā*. Vol. 3. Qom: Daftar-e Tabliqāt-e Eslāmi. [in Persian]
- Kay, P. & L. Maffi (1999). "Color Appearance and the Emergence and Evolution of Basic Color Lexicons". *American Anthropologist*. No. 101. Vol. 4. pp. 743-760.
- Khaqāni, A. (1959). *Divān-e Khāqāni-e Shervāni*. Z. Sajjadi (Correct.). Tehran: Zavvār. [in Persian]
- Khorramshāhi, B. (2006). *Hāfez-nāmeḥ*. Tehran: 'Elmi Farhangi. [in Persian]
- Loria, K. (2015). "No One Could See the Color Blue Until Modern Times". Feb 27 2015. Accessed September 2015. at: <http://www.businessinsider.com/what-is-blue-and-how-do-we-see-color-2015-2>.
- Mahmudi, Kh. & M. Bakhshizāde (2013). "Mazra'e Sabz-e Falak" in *Maqālāt-e Haftomin Hamayesh-e Pazhuheshhā-ye Zabān va Adabiyāt-e Fārsi*. pp. 1612-1623. [in Persian]
- Majlesi, M.B. (1982). *Behār-ol Anvār*. S.J. Alavi (Correct.). Tehran: Dār-ol Kotob Eslāmiyah. [in Persian]
- Mo'in, M. (1947). *Mazdayasnā va Ta'sir-e ān dar Adab-e Fārsi*. Tehran: University of Tehran Press. [in Persian]
- Mowlavi, J. (1994). *Masnavi-e Ma'navi*. R.A. Nicholson (Correct.). Tehran: Amirkabir. [in Persian]
- \_\_\_\_\_ (2001). *Kolliyāt-e Divān-e Shams*. B. Foruzānfar (Correct.). Tehran: Negāh. [in Persian]
- Regier T., P. Kay & N. Khetarpal (2007). "Color Naming Reflects Optimal Partitions of Color Space". *Proceedings of the National Academy of Sciences of the United States of America*. No. 104. Vol. 4. pp. 1436-1441.
- Regier, T. & P. Kay (2009). "Language, Thought, and Color: Whorf Was Half Right". *Trends in Cognitive Sciences*. No. 13. Vol. 10. pp. 439-446.

- Sa'di, M. (2005). *Golestān-e Sa'di*. Gh. Yusofi (Correct.). 7<sup>th</sup> Ed. Tehran: Khārazmi. [in Persian]
- Safavi, K. (2000). *Dar'āmadi bar Ma'nishenāsi*. Tehran: Howze-ye Honari. [in Persian]
- Sanāyi Ghaznavi, A. (1996). *Divān-e Hakim Sanāyi Ghaznavi*. B. Foruzānfar (Correct.). Tehran: Negāh. [in Persian]
- Sepehri, S. (1996). *Hasht Ketāb*. Tehran: Tahuri. [in Persian]
- Setude, M. (2012). "Sabz-e Āsemāni: Rang-e Sabz dar Lahje-ye Hazāregi". *Elmito* (Weblog). Access: October 2014. <http://www.qairo.blogfa.com/post-12.aspx>. [in Persian]
- Shafī'i Kadkani, M.R. (1996). *Sovar-e Khiāl dar She'r-e Fārsi*. 6<sup>th</sup> Ed. Tehran: 'Āgāh. [in Persian]
- Soren, P. (2009). *Makāteb-e Zabānshenāsi-ye Novin dar Gharb*. (Trans.) A.M. Haqshenās. Tehran: Samt. [in Persian]
- Steinberg, D. (2008). *Dar'āmadi bar Ravānshenāsi-ye Zabān*. A. Golfām (Trans.). Tehran: Samt. [in Persian]
- Sudi, M. (1987). *Sharh-e Sudi bar Hāfez*. E. Sattārzādeh (Trans.). Tehran: Negāh. [in Persian]
- Zaryāb Khoyi, A. (1989). *Āyine-ye Jām: Sharh-e Moshkelāt-e Divān-e Hāfez*. Tehran: 'Elmi. [in Persian]
- Zonnur, R. (1988). *Dar Jostoju-ye Hāfez*. Tehran: Zavvātr. [in Persian]